ایران

آنچه از ناآرامی‌های مناطق کردنشین در فضای مجازی نمی‌خوانید - بخش سوم و پایانی

ما مرزبان ایرانیم

محمد مطلق
دبیر گروه گزارش

دو مرزبان سپاهی کنار جاده روی سنگ نشسته و در انتظار ماشین افسر نگهبان برای تعویض پست، سر بر زانو چرت می‌زنند. از این نقطه تا روستای هانی گرمله پاوه پیاده ۵ دقیقه راه است و تا بیاره کردستان عراق ۱۰ دقیقه. می‌شود گفت بیاره و هانی گرمله یک روستاست با باغ‌ها و چشمه‌سارهای مشترک و دامنه‌های سبز پوشیده از گلابی و گردوی وحشی. می‌گویند بهار باید اینجا باشی و ببینی چطور عطر بوته‌های گل سرخ و گیاهان معطر سبز دره‌های زاگرس هوش از سر آدمی می‌برد.

در قهوه‌خانه هانی گرمله از اهالی می‌پرسم چطور می‌شود مرزبان سپاه اینجا آنقدر احساس امنیت کند که کنار جاده چرت بزند؟ می‌گویند: «برای اینکه خود ما مرزبانیم. همین روستای ما ۴۵ شهید تقدیم کرده. برای چی؟ برای امنیت کشور. زمان جنگ وقتی آن بالا سه راهی شهدا دست سربازان عراقی بود، ما هانی گرمله را خالی نکردیم. اسلحه برداشتیم و جنگیدیم که امروز امنیت داشته باشیم. اینجا همه احترام مرزبان‌ها را نگه می‌دارند و با اطمینان می‌توانیم بگوییم روستای ما و روستاهای اطراف از تهران هم امن‌تر است.»

دیشب حدود ساعت ۹ به روانسر رسیدم و با اینکه از آنجا تا پاوه راهی نیست، برای پیدا کردن ماشین خیلی معطل شدم. شاید برای اینکه باز دست قضا و قدر یک معترض دو آتشه را سر راهم قرار دهد. معترض که نه، عملاً یک آشوبگر واقعی که به قول خودش هر جا تجمعی باشد، حضور فعال دارد؛ می‌شکند و آتش می‌زند و اجازه دهید بقیه‌اش را نگویم، چون هربار از یادآوری کینه‌اش تنم می‌لرزد. در ماشین را که باز می‌کند، می‌گوید بفرما آقای مأمور، بفرما! با خنده می‌گویم از کجا فهمیدی مأمورم عجب هوشی داری. می‌گوید از موی سر و شلوار جینی که برای رد گم کنی پوشیده‌ای.

اصلاً چرا این وقت شب باید سوار ماشین شاسی بلند شوم؟ آن هم با راننده بیست و چند ساله‌ای که جاده تاریک و پیچ در پیچ روانسر پاوه را چنان می‌راند که دو بار با دست معجزه از خطر پرت شدن به قعر دره و یکی دو بار شاخ به شاخ شدن نجات می‌یابیم. چکار می‌توانم بکنم؟ لبخند می‌زنم و به بازی سرنوشت احترام می‌گذارم. می‌گوید آقای مأمور، پاوه چکار داری؟ می‌گویم دارم می‌روم آشوب‌ها را سرکوب کنم.

متأسفم که برای امنیت این جوان، بیش از این نمی‌توانم داستان او را شرح دهم اما تا همین حد می‌توانم بگویم که در طول سفر چند روزه من، او تنها موردی بود که آرزو داشت روزی ایران سوریه شود تا فرصتی برای بیرون ریختن کینه شخصی‌اش از کسی که او را در گزینش استخدامی رد کرده بیابد. به گفته خودش رد شدن در گزینش استخدامی، زندگی‌اش را زیر و رو کرده و باعث شده دختر مورد علاقه‌اش با کس دیگری ازدواج کند و ویرانه‌ای از او برجای بگذارد. اما خیلی زود متوجه می‌شوم چطور همین آدم زیر پرده تیره بغض و کینه‌اش، آتشی نرم از عشق به ایران دارد: «حیف ایران، حیف ایرانی. به‌خدا این مملکت با این همه زیبایی و ثروت حیف است... کاش زودتر سوریه شود و همه به جان هم بیفتیم و یکدیگر را بکشیم!»

> دیشب حدود ساعت ۹ به روانسر رسیدم و با اینکه از آنجا تا پاوه راهی نیست، برای پیدا کردن ماشین خیلی معطل شدم. شاید برای اینکه باز دست قضا و قدر یک معترض دو آتشه را سر راهم قرار دهد. معترض که نه، عملاً یک آشوبگر واقعی که به قول خودش هر جا تجمعی باشد، حضور فعال دارد؛ می‌شکند و آتش می‌زند و...

کرایه نمی‌گیرد که هیچ یک راست می‌راند تا حیاط هتل ارم: «این وقت شب ماشین گیرت نمی‌آید. شماره‌ام را هم داشته باش، شاید کاری پیش آمد.»

در ورودی پاوه ده پانزده نفری گوشه پیاده‌رو باهم درگیر شده‌اند و یکدیگر را هل می‌دهند. از همان دعواهایی که سر مسافر بین راننده‌ها پیش می‌آید. جوان عاصی می‌گوید: «آقای مأمور نگاه کن درگیری!» می‌گویم کدام درگیری، دعوای راننده‌ها سر مسافر است. می‌گوید: «نه دقت کن، دارند یکی را دستگیر می‌کنند.» راست می‌گوید. خب حالا می‌توانم بگویم تجمع معترضان پاوه را هم دیده‌ام. اما این آخرین جمع اعتراضی و فضای ناامنی است که طی دو روز آینده در پاوه می‌بینم. شهر مثل یک تابلوی زیبای نقاشی با رنگ‌های جادویی و خیابان‌های روشن مارپیچ و آرامشی عمیق در دامنه کوه خفته است.

فردا راهی هانی گرمله می‌شوم اما برگه تردد ندارم و نمی‌توانم از سه راهی شهدا جلوتر بروم. صبح از یکی از ادارات پاوه برگه جعلی مأموریت می‌گیرم و ظهر به نام کارمند آن اداره، برای رسیدگی به برخی امور روستاییان مناطق مرزی، خودم را به هانی گرمله می‌رسانم. بهتر که بگویم هانی گرمله و بیاره؛ چون فاصله‌ای بین دو روستا نیست و اهالی، باغ‌های‌شان را از یک جوی آب می‌دهند، باهم چای می‌نوشند، نگران حال یکدیگر می‌شوند و... ناگفته پیداست که بین این سوی روستا که نامش هانی گرمله و آن سوی روستا که بیاره است، ازدواج هم اتفاق می‌افتد. یکی از اهالی می‌گوید ما اینجا لااقل ۳۰ عروس بیاره‌ای داریم.

همانقدر که رفتن از هانی گرمله به بیاره راحت است، عبور و مرور از سه راهی شهدا به این‌سو کار ساده‌ای نیست و همین مشکلات زیادی برای اهالی به بار آورده است. تا این حد که نمی‌توانند با باک پر از نودشه در ۳۵ کیلومتری پاوه به خانه برگردند. در سه راهی شهدا باک ماشین‌ها باز می‌شود و میزان بنزین اندازه گرفته می‌شود و راننده‌ای که باک ماشینش پر است، به اتهام قاچاق جریمه می‌شود. مرز یعنی ثروت اما مرزنشینان هانی گرمله از این ثروت محرومند.

در قهوه‌خانه روستا دو چای میهمان می‌شوم. هرچه اصرار می‌کنم، پولی نمی‌گیرند. کنار کاک نادر از ریش‌سفیدهای روستا می‌نشینم که با لقمان مشغول بازی دومینو است. به زنی که با کوله‌باری از نان رد می‌شود اشاره می‌کند و می‌گوید: «با هزار زحمت نان می‌پزد و با این سن و سال می‌برد بیاره که ۵۰ هزار تومن گیرش بیاید. این انصاف نیست، زندگی مردم اینجا خیلی بالاتر از اینها باید باشد. آن هم وسط این خشکسالی که همه چشمه‌ها و باغ‌های‌مان خشکیده. یک زمانی هانی گرمله بهشت بود. حیف حیف.»

قهوه‌چی چای خوش‌رنگ و بوی دیگری جلویم می‌گذارد و می‌گوید: «می‌دانی برادر! حکایت ما عین منچ بازی است؛ یک زمانی بالا می‌رویم، بالا می‌رویم تا دو خانه مانده به برنده شدن که یکهو مار نیش‌مان می‌زند و با سر برمی‌گردیم پایین پایین. وضع معیشت مردم خوب نیست. طرف شش ماه یک‌بار می‌رود نودشه یا پاوه دو کیسه برنج می‌خرد، سر سه‌راه گیر می‌دهند که برای خانواده یک کیسه کافی است حتماً برای قاچاق دو کیسه می‌بری.»

راننده مرا در قهوه‌خانه تنها می‌گذارد و می‌گوید چند دقیقه‌ای کار دارد. من هم می‌نشینم پای درد دل اهالی و حکایت‌های بی‌پایان‌شان از گرفتاری‌هایی که برای رفت و آمد به پاوه و نودشه و خرید آذوقه برای خانه دارند. یکی دو نفر می‌گویند ول کن چیزی ننویس فردا می‌آیند اینجا گیر می‌دهند چرا این حرف‌ها را زده‌ایم.

راننده برمی‌گردد او در همین فاصله دو گالن ۱۷ لیتری که ظاهراً اندازه استاندارد گالن‌های عراقی است، از باک ماشینش بنزین کشیده و هر گالن را ۲۳۰ هزار تومان فروخته است. ۳۰۰ هزار تومان هم از من گرفته که در مجموع پول خوبی برای یک روز کار است اما اهالی هانی گرمله مثل او خوش‌شانس نیستند و کسی مثل من با یک برگه مأموریت جعلی کنارشان نمی‌نشیند که در صف طولانی بازرسی ماشین و باک بنزین نمانند. از هانی گرمله که برمی‌گردم یاد حرف‌های ارسلان می‌افتم که می‌گفت: «زمان جنگ من با چشم‌های خودم سربازان عراقی را در سه راهی شهدا دیده‌ام. آن وقت مرز را رها نکردیم، الان رها کنیم؟ ما مرزبان ایرانیم.»

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری در خانه‌های سفید قرار دهید که هر رقم در سطرها، ستون‌ها و مربع‌های کوچک ۳ در ۳ یکبار دیده شود

۴۰۹۶

آسان

۲			۷		۹	۵	۸	
		۹	۸		۴			۱
	۸			۶		۹	۴	
				۸		۴		۹
			۵		۲			
۳		۲		۴				
	۷	۶		۱			۹	
۹			۳		۸	۶		
	۳	۱	۹		۶			۵

متوسط

۷	۶	۴			۹	۸		
	۸		۴	۷		۶		
۶						۴	۲	
۳	۹			۴			۵	۷
	۷	۲						۶
		۷		۹	۴		۳	
		۱	۳			۷	۶	۵

سخت

		۵	۶			۲		
	۲		۵	۸				
		۹			۷	۶		
	۴							
	۸		۱	۴	۶		۲	
							۹	
		۶	۳			۵		
				۶	۲		۴	
		۳			۱	۹		

خیلی سخت

	۱		۹				۸	
۷				۱		۹		
		۸	۷					
	۳	۹					۶	
		۱	۲		۶	۵		
	۸					۷	۳	
					۲	۶		
		۷		۵				۱
	۲				۳		۵	

حل جدول سودوکو شماره ۴۰۹۶

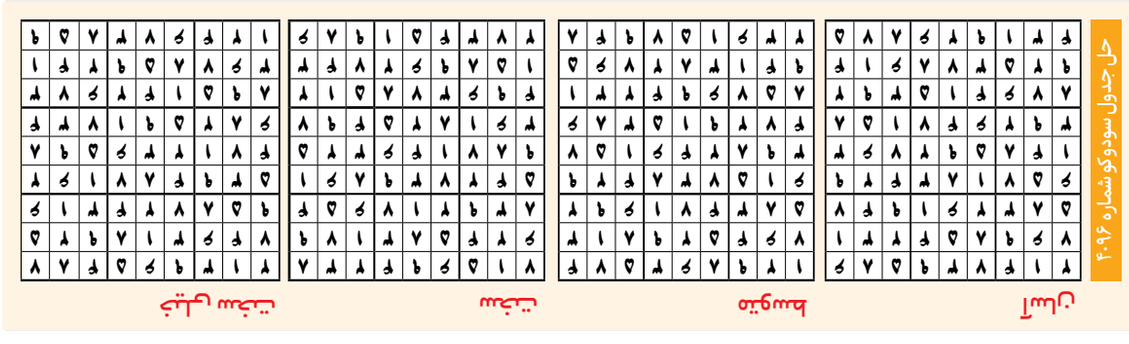

یک جدول با دو شرح

جدول روزنامه *ایران* دارای دو «شرح عادی و ویژه» است. در صورت تمایل به حل دو شرح ابتدا یکی از شرح‌ها را با مداد حل کرده و سپس با پاک کردن جواب شرح اول، به حل شرح دوم بپردازید.

۸۰۶۵

جدول عادی

افقی:

۱- رمان تاریخی و جاودانه «مارک تواین» - دست نخورده
۲- میوه پرزدار! - به جای بهرام سوم بر تخت نشست - جوشش، جهش
۳- همه جای بدن - هنگام - صفت سیب زمینی
۴- رشته مو - غوزه پنبه - کوبیدن و نرم کردن - بی درنگ
۵- سر به انگلیسی - آزمایش ثابت شده - یکای جدید شمارش ارز کشور چین
۶- با عقیده واحد - شیرینی سنتی ایرانی - سرراست
۷- مرکز فوریت‌های پلیسی - مهریه - قالب
۸- دریاچه آسیا - تیرگی خاطر - حریفان
۹- قاج - موافق - زینت دادن
۱۰- شمای فرانسوی - دختر گشتاسب - درختی همیشه سبز که چوب آن در صنعت استفاده می‌شود
۱۱- پارچه‌ای نخی شبیه به اطلس - فردای دیروز - کام
۱۲- صبح زود - روش‌های نیکو - امر از زیستن - مار بزرگ جثه
۱۳- حصار - هوس آبستن - هزینه استفاده از خدمات
۱۴- پیراهن جلوبسته و آستین کوتاه تابستانی - سربها - بازپسین
۱۵- مأوی - از صنایع دستی استان فارس

عمودی:

۱- خط خوشنویسی - رهاوردی از بروجرد
۲- بهانه - راه فرار - پارچه ابریشمی
۳- فریاد بلند - آهسته - شهری در آذربایجان غربی
۴- بست نواری لباس - صمیمی - حرف جمع فارسی - ضد «هیچ»
۵- بی خانمان - مثل - آوای برخورد دو جسم
۶- خم بزرگ - رهایی از مرض - جنگجوی حملات ناگهانی
۷- حجم مقبره فراعنه - مدافع «گل گهر» - برج «پاریس»
۸- نیروی درونی محرک - صدا - قریه
۹- کاکل - جاده‌ای تاریخی - کامیون ارتشی
۱۰- مهارت اجرایی - پایان محدوده چیزی - آوای گریه
۱۱- حرف نفرت - مدرن - دلشوره
۱۲- شبکه اینترنتی - بنیاد - برنج فروش - راهرو
۱۳- برشته شده - از دست رفته - پاره‌ای از چیزی
۱۴- فرزند کاوه آهنگر - پرورنده - کلید راه‌اندازی
۱۵- قوس و قزح - مرکز «مصر»

جدول ویژه

افقی:

۱- بازیگر فیلم «جاودانگان» (۲۰۲۱) - سرحددار
۲- سوار - مقدار معین خوراک - عابد گوشه‌نشین
۳- جانور افسانه‌ای - نوعی خربزه کوچک - از مشتقات شیر
۴- یک منطقه مسکونی در «آذربایجان» - عدد توحیدی - زندگانی - تیز
۵- منفرد - نشانه گذاری - اندازه و مقدار
۶- تبعات یک حادثه - دایی شیرازی - جست و خیز
۷- ناشناس - دانه دانه - آهک زنده
۸- سنگ ارگانیک کهنه - آنچه از زمین بروید - شیره چغندرقند
۹- گلوله تفنگ - خیالاتی - مورخ یونان باستان
۱۰- نام قدیم فرانسه - ماه وسط پاییز - اهریمن
۱۱- پاکدامنی - از شاعران مثنوی‌سرای زبان پارسی - رنگ مو
۱۲- کمیت - یک برند خودرو - سمت - آفتاب
۱۳- نگین - پدر - شهر پرجمعیت «فرانسه»
۱۴- اندیشه شیطانی - از رنگ‌ها - خواب خوش
۱۵- نصیب - تجدد گرایی

عمودی:
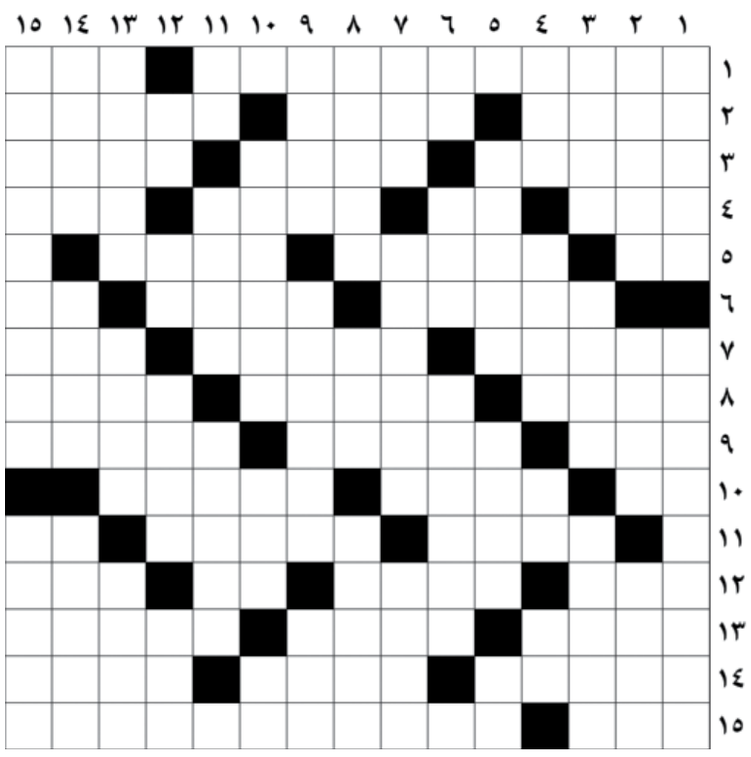
۱- ناخوشایندی و زشتی - کتاب «میراجیکوب» (۲۰۲۰)
۲- نوعی قلم نوک نمدی - محل عبور سیل - ظرفی گود
۳- متحدالقول - یکی از گونه‌های لبنیات - نیروی طبیعت
۴- بخش تیز چاقو - به معنی زن - حرص - فلز تمدن
۵- از استان‌های کشورمان - دارای ابهام - به همان شکل و ترتیب
۶- برجستگی ته گیوه - آرزو - نوعی دستگاه چاپ
۷- خوب و خوش - یکی از مواد رسمی دوچرخه سواری پیست - نوردهنده
۸- سریالی با هنرنمایی امین تارخ فقید - پلوی آبکش نشده - کشور چای
۹- رام - مجموع خانه و خانواده - یک دهم
۱۰- پرنده‌ای در بندر انزلی - اتوبوس انگلیسی - نوعی خار
۱۱- نشانه فعلی جمع - دارا شدن - گاز جوشکاری
۱۲- سوره ۷۸ - قمر برجیس - قابل دیدن - رود سرحدی
۱۳- نوشتن - نشستن - از مردم هرات
۱۴- تمام و همگی - فریبکار و نیرنگ باز - آقای فرانسوی
۱۵- جانوری شبیه به مارمولک - سرخرگ